

انسان ، زیباست زیستن ، هنرزیباساختن گیتی است

نام جمشید در اوستا ، « جمشید زیبا » است . وارونه الهیات زرتشتی که کیومرث را نخستین انسان می‌شمرد ، جمشید (جم و جما) در فرهنگ زرخدائی ایران (= سیمرغی) ، نخستین انسان بوده است ، طبعاً زیبائی ، فطرت جمشید است ، که بُن همه انسانها ست . انسان در فرهنگ ایران ، زیباست ، چون چهار نیروی ضمیرش ، باهم هماهنگند . و این هماهنگی ، اصل آفریننده است . اینست که انسان ، میتواند گیتی (= دنیا) را زیبا ، یا هماهنگ سازد و سامان بدهد . این نیروی هماهنگسازنده درون انسان را که میتوانست گیتی را زیباسازد ، « نرسی » خوانده میشد ، که به اندازه ای زیبا بود که همه زنان ، دلباخته او میشدند ، و ویژگی این زیبائی ، برهنگی اوست . با این نیروی زیبائی درهماهنگی بوده است که کیانیان ، جهان را میآریند . انسان ، زیباست ، چون میتواند گیتی را زیبا سازد . این زیبا بودن تصویر نخستین انسان در فرهنگ زرخدائی ایران ، در شاهنامه ، بدین شیوه نمودار میشود که ، جمشید ، ابتکار ساختن خانه و گرمابه ، ابتکار یافتن سنگهای قیمتی زیبا ، ابتکار یافتن خوشبویه ها ، ابتکار کشف پزشکی برای رهائی از درد و تندرستی ، ابتکار بافتن پارچه و جامه های زیبا را دارد . فطرت انسان ، جستن و یافتن زیبائی از درون شکم طبیعت است . خرد او ، کلید زایانیدن زیبائیها از طبیعت است . و این زیبائیها ، همه نماد لطافت حواس هستند . خوارزمیها ، بنا بر مقدمه الادب ، حواس را « اندام دانائی » میخواندند . خود واژه « اندام » ، به معنای « نظم و ترتیب » است . ولی در داستان جمشید در شاهنامه دیده میشود که حواس ، در واقع « اندام های شناخت زیبائی و بیرون آوردن زیبائی ها » از طبیعت هستند . هر حسی ، زیبائی ویژه ای را درگیتی کشف میکند ، تا همه از آن شاد شوند . این پیوند حواس ، با « شناخت زیبائی در گیتی » ، بنیاد مفهوم « مدنیت » در فرهنگ ایرانیست . اساساً ، واژه « مدینه و مدنیت »

، در اصل ، واژه « **مدونات** » بوده است که به معنای « ماه نی نواز » است ، چون ماه که یک نامش « خستره » بوده است ، معربش همان « شهر » است ، که درست همین معنای مدینه و مدنیت را هنوز نگاه داشته است .

ایرانیها ، به شهر ، ماه میگفته اند ، و « ماد » که همان ماه باشد ، نام نخستین سلسله شاهان در ایرانست . **جمشید که نخستین انسان ایرانی است ، سازنده شهر و حکومت یا آفریننده مدنیت است . کسی است که نخستین بار « خشت » را که بُن مدنیت است ، اختراع میکند (خشت و خستره = شهر و حکومت و حاکم) . بر عکس آدم و حوا ، که از بهشت عدن که از آن یهوه یا الله است ، رانده میشوند ، نخستین انسان ایرانی ، بهشت و جایگاه جشن و شادی را خودش با خشت درگیتی ، میسازد . این پدید آوردن زیباییها از طبیعت ، تا حواس از آن شاد شوند ، بیان « مفهوم خاصی از زندگی » است ، که فرهنگ ایران از انسان زیبا داشته است . گیتی ، معدن و زهدان زیباییها ست ، که انسان میتواند یکایک آنها را با خرد و حواسش ، کشف کند ، چون **حواس انسان ، تشنه زیباییهاست .** این تشنگی حواس برای کشف زیباییها در گیتی ، پیوند تنگاتنگ ایرانیان را با طبیعت و گیتی ، و ارجمند شمردن حواس نشان میدهد . در فرهنگ ایران ، انسان میخواهد که حواسش از درک زیباییها مست و سرشار شوند . در گزیده های زاداسپرم میتوان دید که ، یزش یا نیایش گیتی ، پروردن و آباد کردن آنست (انسان باید گیتی را نیایش کند) . اساسا « **روان انسان** » ، اینهمانی با زرخدا رام دارد ، که متناظر با **افرودیت** یونانی و **ونوس** رومی و **زهره** در عربی است . با این تفاوت که رام ، هم خدای شعر و موسیقی و رقص ، و هم خدای شناخت است . **خدای زیبایی و شعرو رقص و موسیقی ، تبدیل به روان هر انسانی میشود .** اینست که ایرانی ، نیروی دیگر ضمیر را که « **دین** » خوانده میشد ، **اصل همه زیباییها** میدانست که انسان باید با چشمش ببیند ، و از دیدن آن مات و مبهوت شود . دین در فرهنگ ایران ، مفهومی بود که هزاران فرسنگ از مفهوم متداول دین در ادیان ابراهیمی ، فاصله داشت . دین در فرهنگ ایران ، همان « **تخم زرخدا سیمرخ** » است که در درونه هر انسانی است . این دین که نیروی زایش بینش از فرد است ، در شادیها ، در شنیدن موسیقی و شعر و در رقص و اندیشیدن .. از انسان ، زاده میشود . و با دیدن این زرخدا (که همان دین است) است که انسان مات و مبهوت و مست میشود ، و سراپا عاشق زیبایی او میشود ، چون**

نمی‌تواند باور کند که چنین زیبایی ، که **همچند همه زیباییان جهان زیباست** ، در درون او بوده است . به عبارت دیگر ، **اصل آفریننده زیبایی و بینش در درون خود انسانست ، و نیازی به پیامبری و رسولی و واسطه ای و ... ندارد .** در واقع آئین زیبایی شناسی ، و شادی و شنگولی حواس ، از دریافت زیباییهای درون انسانها ، دین شمرده میشود . بزبان امروزه این هنر زیبایی شناسی و زیبایی یابیست که دین بوده است . دین ، چیزی غیر از هنر زیباشاسی و زیبا دوستی و زیانیدن زیبایی از بطن خود و مردمان و طبیعت ، نیست . دین ربطی با امر ونهی و حکومت خلیفه و آخوند و فقیه و موبد نداشته است . دین ، مست شدن از شادی درک زیباییها در خود و درگیتی و درهر انسانی بوده است . **مسئله فرهنگ ایران ، کشف هنر زیستن در گیتی است . بهشت ، چیزی جز جستجو و یافتن زیباییهای نهفته در طبیعت و پروردن آن نیست .** چشم نیز برای آن اهمیت فوق العاده در فرهنگ ایران داشت ، چون ابزار «چشیدن» گیتی بود ، و بهترین گواه خود و اژه چشم است . مفهومی که امروزه ما از دیدن داریم بکلی این برآیند را فراموش کرده است . برای آنها چشم ، حسی بود که زیبایی را که شیره و افشیره چیزهاست ، میچشید و میمیزید . دیدن خدا ، مزیدن و مکیدن و چشیدن خدا بود . اینست که **ما در جدائی حکومت از دین ، فقط مفهوم ادیان ابراهیمی را از دین بکار میبریم ، و این مفهوم ، به کلی در تضاد با مفهوم دین در فرهنگ ایرانست .** مشتبه ساختن این دو باهم ، ویران ساختن فرهنگ ایران است . در فرهنگ ایران ، این دین که بینش زایشی (یعنی بیواسطه) از فرد فرد انسانهاست ، زاینده حکومت و نظام است . چون جهان آرائی و شهر آرائی و کشور آرائی که در ایران به «سیاست» گفته میشود ، به معنای نظم‌یست که گوهرش زیباییست (آراستن = زیبایی و نظم) .